

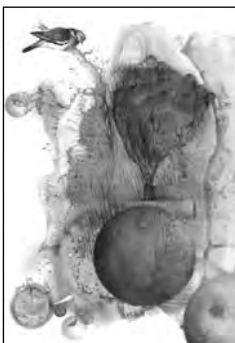


نوآوری

خائف

پایان نداشت

گزارش بیست و سومین  
نشست نقد آثار تصویری  
کودک و نوجوان



از راست: آذردهخت نادری - سیاوش خائف - رودابه خائف

حافظ بود که شعرها را من انتخاب کرده بودم و تصویرگری با ایشان بود. کاری بی‌نظیر و فوق‌العاده زیبا بود. آقای خائف در دو سال گذشته، کاری در دست داشتند که متأسفانه، اجل فرصت به پایان رساندن آن را به ایشان نداد. شعری می‌خوانم به نام می‌توانم»:

می‌توانم من ببینم، می‌توانم من ببینم  
کوچه‌ها را، خانه‌ها را

می‌توانم من بخوانم قصه پروانه‌ها را  
می‌توانم آسمان را جا دهم در دیدگانم  
قصه رنگین کمان را می‌توانم من بخوانم  
می‌توانم در کتابی کوه و صحرا را ببینم.  
از سر کوه بلندش می‌توانم گل بچینم  
صبحگاهان می‌توانم در پی خورشید باشم  
در خیالم می‌توانم آسمان را گل بپاشم  
می‌توانم من بخوانم، می‌توانم من بخوانم

قصه‌ای از زندگانی

شعر آب و باد و باران، هدیه‌های آسمانی  
اکرمی: مرحوم خائف، اهل شیراز بود. او در

خاطرات‌شان در مورد آقای خائف می‌گویند. دوستانی که از کانون پرورش فکری کودک و نوجوان تشریف آورده‌اند، آقایان هم‌تی آهویی، حمیدرضا شاه‌آبادی و آقای جعفر ابراهیمی هستند که آقای جعفر ابراهیمی، شعری می‌خوانند و بعد جلسه را آقای اکرمی اداره می‌کنند. در ضمن کانون پرورش فکری در پایان این جلسه، هفتاد نسخه از کتاب حکایت نامه مرحوم خائف را به حاضران هدیه خواهد کرد.

ابراهیمی: به نام خداوند بخشنده مهربان. بنده شعری دارم که روز درگذشت ایشان، خطاب به ایشان گفته، اما متأسفانه حفظ نیستم و در نتیجه، شعر دیگری می‌خوانم که در کتاب خورشید چاپ شده که شعر از من و تصویرگری از ایشان است. من و آقای خائف، گاهی همکاری‌هایی داشتیم که یک مورد بی‌نظیر آن در مورد جنگ است. ما آلبومی درست کرده بودیم به نام آلبوم شش غزل حافظ، برای کنگره بین‌المللی حافظ. این کار در مورد حافظ و شرح حال و شعرهای

حجوانی: جلسه امروز، در مورد یاد و خاطره آقای خائف است که با حضور همسر محترم و بچه‌های عزیز و هنرمند ایشان، رودابه و سیاوش برگزار می‌شود. ابتدا با قرائت فاتحه، روح آن مرحوم را شاد کنیم. این جلسه در عین حال که جنبه یادبود دارد، چون با حضور تصویرگران برجسته عرصه کتاب کودک و نوجوان برگزار می‌شود، خالی از بحث‌های علمی و تکنیکی نیست. اگر زنده یاد خائف در این جا حضور می‌داشت، ترجیح می‌داد که به جای صرفاً تجلیل و بزرگداشت، کارهایش نقد می‌شد. ما در زمان حیات خائف، از ایشان دعوت کردیم که تشریف بیاورند و برای ما صحبت کنند، اما ایشان به دلیل ضعف جسمی و مشکلاتی که داشتند، عذر خواستند و نیامدند. در هر حال، می‌خواهم بگویم که این جمع، در زمان حیات مرحوم خائف هم به ایشان بی‌توجه نبود. ما در این جلسه، ابتدا گزیده‌ای از آثار ایشان را نشان می‌دهیم و درباره این آثار بحث و گفت و گو می‌کنیم و دوستان، از



ابوالفضل همتی آهوئی



محمدعلی بنی اسدی

خیلی تفاوت دارد و طبیعی است که ما در این جا با تکنیک‌های واقع‌گرا رو به رو هستیم و همه عناصر و اجزای تصویر، با واقعیت همخوانی دارد. تصویر بعدی، داستان وفای به عهد است که آقای گروگان آن را نوشته و کانون پرورش، در سال ۵۹ آن را چاپ کرده.

تصویر بعدی، به نوشته آقای غلامرضا امامی مربوط می‌شود که در سال ۶۰ در کانون پرورش با نام «آی ابراهیم» چاپ شد. در واقع آقای خائف، چهارکتاب در دهه ۶۰ دارند که یکی از آن‌ها از آقای ابراهیمی است که داستانش به جبهه‌های جنگ مربوط می‌شود. تصویر بعدی، از کتاب «تشنه دیدار» نوشته رضا رهگذار است که سال ۶۱ توسط کانون چاپ شده. این کتاب هم به بینش اجتماعی ارتباط دارد و نگاه واقع‌گرایانه آقای خائف و تسلط ایشان به طراحی، خیلی به ایشان در تصویرگری این کتاب کمک کرده است. در این تصویر، اذان گفتن بلال را با تکرار چهره بلال می‌بینیم و این نگاه خیلی زیبایی به تصویر است. خیلی از چهره‌هایی که آقای خائف در این مجموعه‌ها تصویر کردند، کاملاً حالت‌گراست و در آن‌ها حالت‌های خشم، ناامیدی و دیگر حالت‌هایی که به قهرمان قصه مربوط می‌شود، دیده می‌شود. خانم خائف، شما اگر خاطره‌ای از این تصویر دارید، می‌شنویم...

موقعی که ایشان روی این کتاب کار می‌کرد، ما در شیراز بودیم. سال ۵۹. پسر من هنوز به دنیا نیامده بود. خیلی با احساس کار می‌کرد. آن قدر با



از راست: حسین نظری-فرشید شفیعی

کارهای ایشان است. من از خانواده و دوستان آقای خائف تقاضا می‌کنم که اگر کتابی از ایشان از قلم افتاده، به ما یادآوری کنند. ضمناً اگر خانواده ایشان، خاطره‌ای از مرحوم خائف دارند، ما مشتاق شنیدن هستیم. ما تصاویر را به ترتیب زمانی آماده کردیم. ابتدا تصاویر کتاب توکا را می‌بینیم که قصه‌اش از عباس یمینی شریف است و کانون پرورش، آن را در سال ۵۶ چاپ کرده است. آقای خائف از تصویرگران نسل دوم هستند که از دهه ۵۰ کارشان را شروع کردند و در دهه‌های دیگر به اوج رساندند. تنوع رنگ و شادابی در کتاب توکا به چشم می‌خورد. متن این کتاب، قصه یک پرنده است که از زبان همان پرنده نقل می‌شود. من این تکنیک را در کارهای دیگر آقای خائف ندیدم.

تصویر دوم، گفت و گوی یک پدر است با بچه‌اش در مورد انسان. این کار با تصویر قبلی،

خانواده‌ای هنرمند و اهل کتاب متولد شد؛ خانواده‌ای که پدر بزرگش شاعر و برادر بزرگش نقاش بودند. خودش می‌گوید: «در روزنامه‌ای یک آگهی در مورد پذیرش هنرجو برای هنرستان هنرهای زیبا دیدم و من هم که عاشقش بودم، دل به دریا زدم و در آزمونش شرکت کردم. رتبه اول آزمون، از آن من شد و خوشبختانه، با موافقت خانواده رو به رو شدم و زندگی پر پیچ و خم من آغاز شد. اول دچار غم غربت شدم؛ چون از خانواده جدا شده بودم، ولی خوبی هنرستان این بود که در آن جا با آدم‌هایی مثل خود آشنا شدم و انس گرفتم...» این بخش از گفت و گوی آقای الوندی با آقای خائف است که در ویژه‌نامه رویش شماره ۲، از چهارمین نمایشگاه تصویرگران چاپ شد. ما در واقع، کتاب‌شناسی کاملی از آقای خائف نداریم. تصاویری که شما امروز خواهید دید، بخشی از





علاقه و عشق کار می‌کرد که من خیلی خوشم آمد. وقتی من از بیمارستان آمدم، کتاب را تمام کرده بود. تصاویر خیلی زیبا و قشنگ بود. برای ایشان خیلی مهم بود که با تولد اولین بچه‌اش، کتابش تمام شود.

**اکرمی:** در واقع، ما در کتاب «ای ابراهیم»، نخستین تلاش‌های آقای خائف را می‌بینیم. آقای بنی اسدی، اگر ممکن است به ما بگویند که چه تصویرگرهای دیگری را می‌شناسید که در این حوزه کار کرده و در روایت تاریخی، به فیگور اهمیت داده و آن را زنده نگه داشته‌اند و آقای خائف، تکمیل‌کننده کار چه کسانی است؟

**بنی اسدی:** اوایل انقلاب که قصه‌های دینی بیشتری تولید شد، طبعاً تصویرگران در این زمینه مجال بیشتری برای کار کردن پیدا کردند. در این میان خیلی از کارهای خائف، رنگ و بوی شخصی پیدا کرد و از حیثه تاریخی، بر حیثه حسی گرایش یافت. البته، در این زمینه تصویرگرهای دیگری مثل آقای فرشچیان یا آقای مهربان هم کار می‌کردند و آقای خائف، با توجه به ویژگی‌های شخصیتی‌شان، کوشیدند که در کارشان به نوعی از آن‌ها قدردانی کنند.

**اکرمی:** خیلی ممنون از آقای بنی اسدی. تصویر بعدی، از کتاب اصحاب فیل است. در تصویرگری این داستان، آقای خائف خیلی حسی کار کرده‌اند. تصویر بعدی، به داستان اصحاب کهف، نوشته آقای گرمارودی مربوط می‌شود که در سال ۶۳، کانون پرورش فکری آن را به چاپ

رساله رساند.  
**آزردخت نادری (همسر مرحوم خائف):** در یک سری از این کارها، از پارچه‌های توری استفاده می‌کرد و اگر کسی می‌دید، باور نمی‌کرد که بشود با این سرعت کار کرد. روی پارچه را رنگ می‌زد و وقتی من می‌دیدم، باورم نمی‌شد که این کار را انجام داده است.

**اکرمی:** جالب است. در هر کار آقای خائف، ما با پدیده‌ای جدید و نگاهی تازه رو به رو می‌شویم. تصویر بعدی، از کتاب فیل در خانه تاریک، نوشته آقای ناصر ایرانی است. آقای خائف در این جا کاری کرده است که بعداً رگه‌هاش در کارهای دیگر ایشان، مثل شش غزل خیلی جا پیدا کرد و به نوعی کلاژ منتهی شد.

**اکرمی:** حال می‌رسیم به اوج خیال آقای خائف در شش غزل. تصویرگری این کتاب، در سال ۱۳۶۹ یا ۱۹۹۰ میلادی، دیپلم افتخار IBBY

عجیب و غریبی درست کنیم، ولی در کارهای بهرام، خیلی راحت شاهد این فضا هستیم؛ بدون این که ادا در بیاورد. این خیلی حیرت‌آور است. بهرام در زمینه فرم و فضا سازی، خیلی مسلط بود و قدرت فضا سازی او، بیشتر حاصل طراحی نیرومند و فوق العاده‌اش بود.

**اکرمی:** هم‌متی: آقای اکرمی هم هر جا کم می‌آورند پای مرا به میان می‌کشند. (با خنده) ما در این



در این تصویر، نگاه کاملاً تازه‌ای دارد و به شدت آشنایی‌زدایی کرده است. تصویر بعدی، به شعرهای آقای ابراهیمی مربوط است که در این جا هم با جلوه‌های تازه‌ای رو به رو می‌شویم.

**ابراهیمی:** البته، قرار بود که تصویرهای این کتاب بیشتر باشد و برای هر شعری یک نقاشی بکشند، ولی تعداد نقاشی‌ها کمتر شد و این پیشنهاد خود ایشان بود که چیز جالبی از آب در آمد.

**بنی‌اسدی:** این خصوصیت بسیاری از کارهای آقای خائف است که از پیش برای آن طرح و نقشه می‌ریختند. ایشان جزو معدود تصویرگرهایی هستند که ریشه کارشان در نقاشی است. معمولاً گرافیک‌ها از قبل تعیین می‌کنند که از چه وسایلی برای کارشان استفاده کنند. در حالی که آقای خائف همان لحظه وسیله‌ای پیدا می‌کردند و خلاقانه از آن کار می‌کشیدند.

**اکرمی:** درباره تصویر بعدی، بهتر است آقای همتی توضیحاتی بدهند.

**همتی:** رنگ روغن روی کاغذ گلاسه است. **اکرمی:** اسم کتاب، صدای آشنا، از جعفر صفاری است که کانون پرورش فکری، آن را در سال ۷۱ چاپ کرد. همان طور که گفتیم، بیشتر کارهای ایشان توسط کانون چاپ شده.

یکی از حاضرین: ایشان ارتباط استخدامی با کانون نداشتند. البته در دوره‌ای به طور مستمر در کانون حضور داشتند و کارهای‌شان را بیشتر کانون



است. **آزردخت نادری:** من آن زمان در تهران بودم و ایشان خیلی سخت کار می‌کرد. گاهی تا نزدیک صبح کار می‌کرد و هر کاری که می‌کرد، آن قدر دیدنی بود که آدم می‌خواست ساعت‌ها تماشا کند. هر گوشه کارشان دیدنی بود؛ چون خیلی به حافظ علاقه داشت.

**ابراهیمی:** با دیدن تصویر، می‌توان فهمید که مربوط به کدام شعر است و کاملاً مشخص است که به تمام ابیات شعر نظر داشته و هر کدام از معانی ابیات را به نوعی در شعر نشان داده و بدون این که شعر را بخوانیم، می‌توانیم بفهمیم که تصویر مربوط به کدام شعر است.

**اکرمی:** این تصویر در واقع، نخستین تصویری است که آقای خائف در زمینه شعر انجام داده. ما با فضای غریبی رو به رو هستیم و مرحوم خائف

را از شعبه آمریکا دریافت می‌کند. در کتاب شش غزل از حافظ، شش تصویر از آقای خائف وجود دارد که روی شش غزل حافظ طراحی شده است. این جا واقعاً در زمینه فضای تخیلی، جهشی به چشم می‌خورد. من از آقای ابراهیمی خواهم می‌کنم راجع به روزهایی که این کارها انجام می‌شد، صحبت کنید.

**ابراهیمی:** یک کنگره جهانی بزرگداشت حافظ در شیراز بود و ما خیلی عجله داشتیم که در کنگره شرکت کنیم. به همین دلیل، می‌خواستیم کتاب شش غزل از حافظ را زود از آقای خائف تحویل بگیریم. سال ۶۶۶۷ بود و این جزو کارهای تازه آقای خائف به حساب می‌آمد و حرکت تازه‌ای در کارشان بود. او سعی کرده بود شعرهای حافظ را به نوعی با برداشت خودش تصویر کند و این کار، از کارهای ماندنی ایشان





سیدعلی کاشفی خوانساری



جعفر ابراهیمی (شاهد)

خیلی آسان و سهل است، ولی وقتی دقیق می‌شویم، می‌بینیم که کار پیچیده و سختی است و هر کارش پر از تجربه است؛ حتی خط‌های روی کاغذ هم با تجربه همراه است.

**اکرمی:** تصویر بعدی، از کتاب پاییزی‌هاست.

در این کتاب، حضور شعر را در کار آقای خائف می‌بینیم و کار دیگری به نام گل لبخند و سلام که از نظر تکنیک، به این کتاب خیلی شبیه است.

تصویر بعدی، به کتاب پل ماهی مربوط می‌شود.

کودکانگی این تصویرها شکل خاصی دارد و در واقع، آقای خائف فضا و ابعاد واقعی را به هم زده است؛ طوری که کسی نمی‌تواند بگوید که این کار آقای خائف است. این کار را کانون در سال ۸۱ چاپ کرده و نوشته آقای ابراهیم زاهدی مطلق است. اکنون می‌رسیم به آخرین کتاب آقای خائف که در سال ۲۰۰۳ جایزه اول بولونیا را

ویژگی کار ایشان این طور بود که تکرار نمی‌کرد و تنوع داشت و هر کارش تازه و جذاب بود. بهرام خائف میراث فرهنگی ماست و حتی اگر یک خط روی کاغذ کشیده باشد، چیزی به میراث فرهنگی ما اضافه کرده.

**ابراهیمی:** ماشش غزل را به سه صورت چاپ کرده بودیم. یکی همین اندازه بود و با جلد کاغذی و یکی خیلی بزرگ بود و حالت دورنما داشت و خیلی زیبا بود...

**اکرمی:** تصویر بعدی، از کتاب دنیای رنگ‌هاست. در این کتاب، جنگی است بین رنگ‌های سرد و گرم و آقای خائف، به تنهایی رنگ‌ها می‌پردازد. رنگ‌ها در کنار هم طوری قرار گرفته‌اند که با هم دوست می‌شوند و رنگ‌های جدیدی به وجود می‌آورند.

یکی از حاضرین: به نظر، کارهای آقای خائف

منتشر می‌کرد. در دو سال آخر به عنوان مشاور، با کانون همکاری داشتند. اما ارتباط رسمی نبود. هر چند حضورشان در کانون مستمر بود.

**خانم خائف:** ایشان بعد از اتمام دانشکده، در سال ۵۲ به استخدام کانون در آمدند و تا سال ۵۶ آن جا کار می‌کردند. بعد خودشان به دلایل خانوادگی، استعفا دادند و رفتند شیراز. در شیراز، به استخدام ارشاد در آمدند و تا سال ۶۲-۶۱ که دوباره برگشتیم تهران، البته، در شیراز هم برای کانون کار می‌کردند. متأسفانه با انتقالی ایشان به تهران موافقت نشد و به همین علت، ناچار شدند که ارشاد را همین طوری رها بکنند. باز با کانون ارتباط داشت، اما به صورت قراردادی.

**اکرمی:** تصویر بعدی، از کتاب دانه نی است که با چسب و چوب کار شده. در بعضی آثار، تصویرگر به جایی می‌رسد که حرف‌های درونی خودش را می‌زند و این کار، شبیه تصویرگری توکاست.

**بنی اسدی:** دل مشغولی‌ها و محیط خانواده، در کارهای تصویرگر موثر است. گاهی سوژه‌ها تلخ و اجتماعی است و این موضوع، روی کار تصویرگر تاثیر می‌گذارد.

**یکی از حاضرین:** کارهای آقای خائف واقع‌گراست؛ مخصوصاً در تشنه دیدار. بعضی از کارهای‌شان واقعاً آدم را به وجد می‌آورد. بهرام خائف هنرمند بود؛ چون با هر وسیله‌ای کار می‌کرد و من واقعاً معنای هنر را در کار ایشان لمس کردم.



داشته باشد و علت اصلی موفقیت آقای خائف، توانایی بالای ایشان بود.

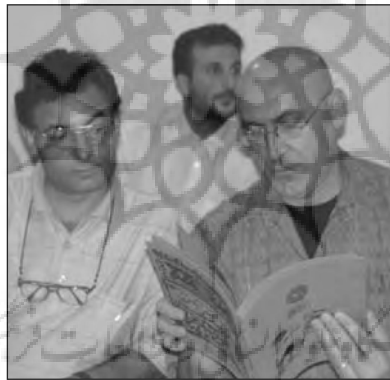
**اکرمی:** خانم مهرنوش معصومیان، راجع به آقای خائف اگر صحبتی دارید، می‌شنویم.

**معصومیان:** با عرض سلام خدمت دوستان. متأسفانه، من از نزدیک آقای خائف را نمی‌شناختم، ولی با تعریف‌هایی که از ایشان شنیدم، متوجه شدم که انسان برجسته‌ای بودند. در هر صورت، من برای ایشان به عنوان یک هنرمند و تصویرگر بزرگ، احترام زیادی قائل بودم. از کار ایشان خیلی خوشم آمد و از نظر طراحی، ایشان را خیلی قبول داشتم. کتاب رنگ‌ها هم خیلی جالب بود و کل کارهای ایشان خیلی موفق است.

**اکرمی:** فاصله زمانی شروع کار شما و آقای خائف چقدر بود؟

**معصومیان:** من و ایشان از نظر تیپ کاری، شباهتی به هم نداشتیم، اما تقریباً هم‌دوره بودیم.

**پرویز اقبالی:** من به احترام آقای خائف این جا آمدم؛ چون ایشان تصویرگری قوی بودند. اعتقاد من این است که مسیر تصویرگری باید درست طی شود تا به نتیجه برسد. من از دوره هنرستان، کارهای ایشان را می‌دیدم و شیفته نوآوری ایشان بودم. در بعضی زمینه‌ها نظر من با ایشان مخالف بود، ولی تسلط ایشان به تکنیک، خیلی برای من جالب بود. البته، نکته‌هایی در زمینه ترجمه تصویری شعر و نوشته وجود دارد. نوع تصویرگری



**اکرمی:** تصویر بعدی، از کتاب سوک طلا، چاپ شباویز، کار خانم رودابه خائف، دختر ایشان است که خیلی کار بامزه‌ای از آب در آمده و تصاویر طنز جالبی دارد.

**شاه آبادی:** در کارهای قبلی آقای خائف، می‌دیدیم که ایشان از باند و پارچه استفاده می‌کردند، ولی در این کتاب، از نخ و انگشت استفاده می‌شود و اسم کتاب، اشتباه بهار است. من عاشق این کتاب و تصاویرش هستم.

**همتی:** کارهای بهرام، خیلی ایرانی است. مثلاً شش غزل، بافتش مدرن است، ولی خیلی بوی ایران می‌دهد. او آناتومی را خوب می‌شناخت و شخصیت‌هایی که پیاده می‌کرد، برایش مهم بود. در شش غزل، قُمری را چنان ساخته که انگار برای یک کار علمی آموزشی طراحی کرده. ما در بین تصویرگران مان، کسی را نداریم که چنین شیوه‌ای



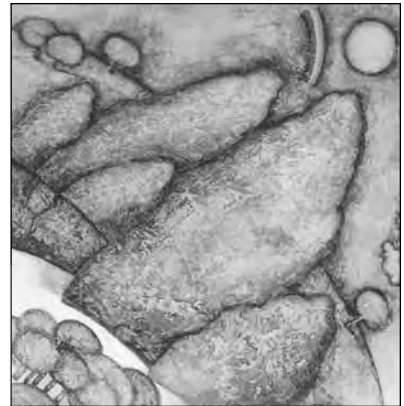
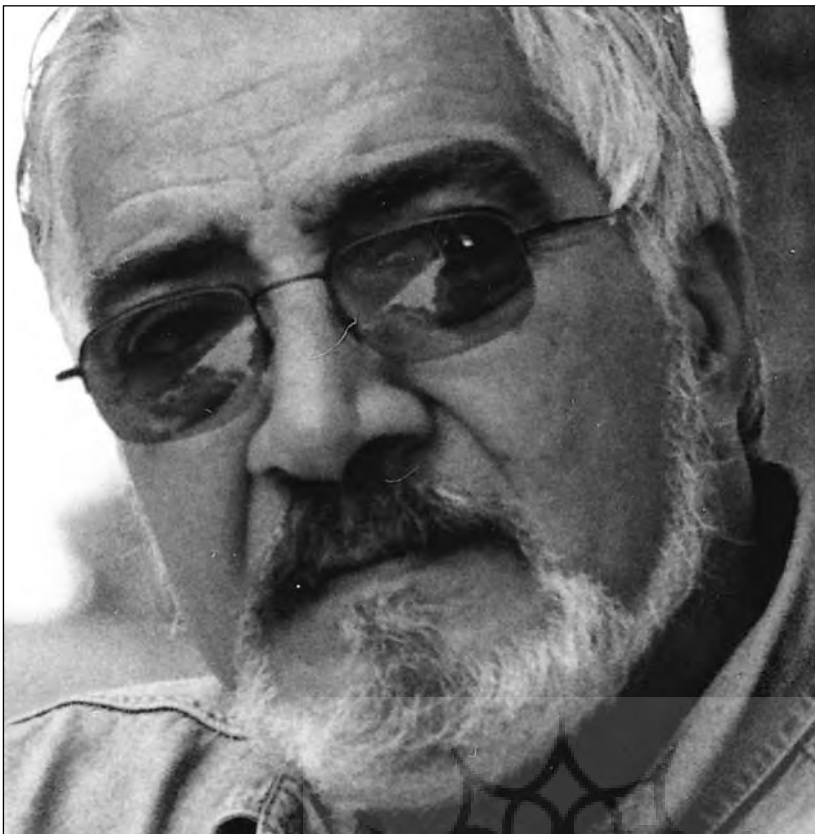
دریافت کرده و شاهکار ایشان است. این کتاب حکایتنامه نام دارد و کتاب به مفهوم واقعی به حساب می‌آید. آقای شاه آبادی، راجع به حکایتنامه توضیح می‌دهید.

**شاه آبادی:** آقای خائف علاقه‌مند بودند که کارهای شعر را تصویرگری بکنند و ما در سال ۸۱ دو کار از ایشان گرفتیم. آقای همتی این کارها را به آقای خائف دادند.

**همتی:** خودشان تصویرگری می‌کردند و کار فوق العاده جالبی از آب در آمد. ایشان خیلی در کار دقیق می‌شدند.

**شاه آبادی:** رنگ انتخابی ایشان قهوه‌ای سوخته بود؛ چون می‌خواستند کار قدیمی در آید. آقای همتی می‌خواستند کار سنگی قدیمی در آید. ما اسم کتاب را هم عوض کردیم و حکایتنامه گذاشتیم.





ایشان در شعر، با توجه به تسلط ایشان به تکنیک، بعضی اوقات با شعر همخوانی ندارد. گرایش تصویرگری دوره جدید آقای خائف، زمین تا آسمان با نگاه «سلطان محمد» فرق دارد و به این موضوع بیشتر باید دقت کرد. در دوره اخیر، ساختار تکنیکی بیشتر روی کار ایشان سیطره دارد. متأسفانه، در تصویرسازی‌های دوره جدید چندان به مفهوم توجه ندارد و بیشتر به تکنیک گرایش نشان می‌دهد. آقای خائف تکنیک را خوب می‌شناسد. دومین نکته در ترکیب بندی‌های‌شان است که در دوره جدید، اهمیتی به آن داده نمی‌شود. البته، آقای خائف تسلط دارد در این زمینه. بنابراین، نوع استفاده از تصویرسازی که برای شعر کرده، حالت آزاد دارد و این با مفهوم شعر همخوانی ندارد، اما نگاه و برداشت آقای خائف را در خود دارد. در هر حال، جای بحث بسیار است و من قصد ندارم که نقد موشکافانه بکنم. ما باید روی این مسئله کار بکنیم و تصویرسازان ما باید راه و مسیر درست را بشناسند و بعد روی معنا فکر بکنند. آقای خائف در مورد شعرهای حافظ که آزادی عمل خاصی به تصویرگر می‌دهد. فقط به یک یا دو بیت توجه نشان داده و در این دو بیت فضا سازی کرده که به شعر حافظ نزدیک شود. بنابراین، کار خیلی سختی است. معمولاً تصویرگری روی شعر، در طول تاریخ، بیشتر روی مثنوی بوده تا غزل و قصیده؛ چون وجه روایی در مثنوی بیشتر است. مثلاً شاهنامه چون مثنوی است و داستان و حکایت

نمی‌شود خیلی به تصویر کشید و فقط بعضی جلوه‌های ظاهری اشعار ممکن است در تصویر تجلی پیدا کند.

**آذردخت نادری:** بهرام همیشه عقیده داشت که تصویر باید جدید باشد. مثلاً همه تصور می‌کنند که حافظ یک پیر مرد گوشه نشین بوده. بهرام می‌خواست تصویری نو و جدید بسازد که یک ذهنیت جدید و دیگری به وجود آورد.

**غلامرضا امامی:** سلام می‌کنم به دوستانی که در این جا هستند. خیلی خوشحالم که چهره‌های خیلی شاد و پویایی می‌بینم و متأسف از درگذشت آقای خائف. البته، من جای او را خالی نمی‌بینم و آثارشان در بین ما هست و حضور او در تصویرهایی که برای بچه‌های ما کشیده و خلوص و خضوع‌شان ملموس و محسوس است. دوستی من با بهرام، به قبل از انقلاب بر می‌گردد. او

دارد، بیشتر تصویرسازی می‌شود، اما کار روی شعر حافظ، چون غزل است، خیلی سخت می‌شود. نتیجه‌ای که می‌گیریم، این است که ما تصور نکنیم که با تصویرسازی می‌توانیم هر معنایی را تصویرگری کنیم. این یک اشتباه محض است. البته، می‌توانیم یک اشاره تمثیلی به آن فضایی که در شعر وجود دارد، داشته باشیم. در مورد شعرهای عرفانی، آقای خائف توانستند خودشان را به شعرها نزدیک‌تر کنند و از افتخارات من این بود که کتاب من با کتاب آقای خائف، مشترکاً برنده جایزه شد.

**ابراهیمی:** من نمی‌خواهم با صحبت‌های شما مخالفتی بکنم و فقط نظر خودم را می‌گویم. در آلبوم شش غزل، قصد این نبوده که شعرهای حافظ تصویرگری شود. فقط شش غزل از حافظ را می‌خواستیم تصویرگری کنیم. افکار عرفانی را





رفته بودم، آرام برای خودم کار می‌کردم که حضورم مشخص نباشد. برخوردشان آن قدر زیبا و با احترام بود و با چنان دقتی به کارم نگاه کرد که من خیلی لذت بردم. برخورد ایشان صمیمانه بود و به عنوان یک استاد، هر چیزی را در اختیار آدم قرار می‌دادند.

**نسیم آزادی:** من فکر کنم تنها چیزی که می‌توانم بگویم، مربوط به دوران کودکی است که کتاب‌های ایشان را می‌خواندم و نگاه می‌کردم و تقریباً همه کتاب‌هایی که این جاست، مرا به دوران کودکی می‌برد. این کتاب‌ها دنیای مرا عوض کرد.

**علیرضا گلدوزیان:** من شیفته طراحی آقای خائف هستم. طراحی ایشان را بی نظیر می‌دانم و خیلی دوست دارم.

**فریبا زرین قلم:** کتاب‌هایی که این جا دیدم، جدا از تصویرگری زیبای آقای خائف، صفحه آرایی خیلی خوبی هم داشت که تصاویر را زیباتر می‌کرد. می‌خواستم ببینم آقای خائف، در این صفحه آرایی چقدر موثر بودند؟

**همتی:** در سال‌های اخیر و کتاب‌هایی که چند سال گذشته از ایشان منتشر شد، آقای خائف اصرار داشت که صفحه آرایی را آقای پارسانژاد انجام دهد. اصولاً آقای خائف نظرشان این بود که صفحه آرایی حتماً باید خاص باشد.

**حسین نظری:** در سال ۷۸، جنب نمایشگاه بین‌المللی تصویرگران، قرار بود کاری انجام دهیم که قبلاً انجام نشده بود. من و آقای همتی با هم



مهدي رضا شاه‌آبادي

که بهرام، مزد کارش را گرفت و امروز این جا حضور یافتم تا ادای دینی به او بکنم. او همیشه به دروغ و دغل، نه می‌گفت. من به او سلام می‌کنم و می‌گویم که خائف همیشه هست و حضور جاودانه او را در کارهای او می‌بینیم.

**اکرمی:** ممنون آقای امامی از توضیحاتی که دادید، شما برای ما یادآور کانون هستید.

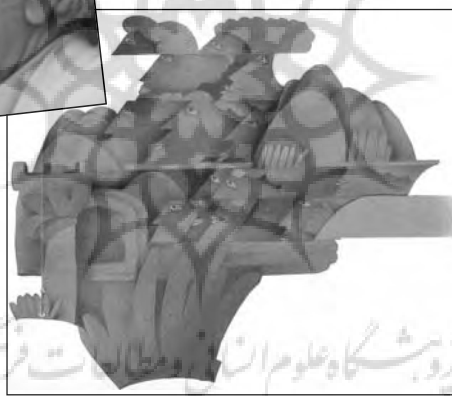
**مرتضی زاهدی:** از بین کتاب‌های مرحوم خائف، کتاب گفت و گوی رنگ‌ها را خیلی می‌پسندم.

**فاطمه رادپور:** خاطره‌ای که از آقای خائف دارم، برمی‌گردد به دوران دانشجویی من در جایگاه یک شاگرد و ایشان در جایگاه یک استاد. آقای خائف استاد من نبودند، ولی من همیشه به کلاس‌های طراحی می‌رفتم تا ضعف‌هایم را از بین ببرم. یادم می‌آید سر کلاس آقای خائف که



جمال‌الدین اکرمی

آثاری را برای کار انتخاب می‌کرد که دوست داشت و هر کاری را نمی‌پذیرفت. من برای کتاب خودم، «آی ابراهیم»، هنوز هیچ تصویرگری را انتخاب نکرده بودم، ولی ندایی به من می‌گفت که کاش این کار را خائف تصویرگری می‌کرد. بعد از دو سال که این کار درآمد، دیدم که با تصویرگری بهرام خائف است و خیلی خوشحال شدم. برای او نامه‌ای نوشتم و از او تشکر کردم و دیگر او را ندیدم تا آخرین بار که او را نجیب و آرام، با چشمانی کاملاً خسته و نیمه باز دیدم که گویی حکایت داشت که دنیا همیشه ارزش این را ندارد که کامل و باز آن را ببینیم و این چشم‌ها را یک بار در مرحوم شریعتی و دیگر بار در خائف دیدم. یک بار در نمایشگاه بولونیا او را دیدم و همدیگر را در آغوش گرفتیم. نمی‌دانستیم از سال‌هایی که بر ما گذشته، چه بگوییم. من به همه دوستان می‌گویم



می‌بست و وقتی کار تمام می‌شد و ما تعریف و تمجید می‌کردیم، به من می‌گفت که کارم هنوز تمام نشده و آن دو، سه لکه یا نقطه‌ای که در ذهن من است، کار را تمام می‌کند و بدون آن دست‌کاریهای آخر که ناخودآگاه است، کار من هیچ ارزش ندارد. من هم همیشه سعی می‌کردم در طی، کار اطراف‌شان نرم تا کارشان تمام شود. علاقه پدر من بیشتر به نقاشی بود، ولی هیچ یک از این آثار در دسترس ما نیست. پدرم می‌خواست که نمایشگاهی از آثار نقاشی خود برپا کند. رابطه من با پدرم تنگاتنگ بود. او کمکم می‌کرد، اما هیچ وقت نصیحت نمی‌کرد و می‌گفت یک پیشنهاد دوستانه دارم. ما خیلی برنامه‌ها با هم داشتیم. بنا بود یک فیلم مستند در مورد زندگی پدرم با هم بسازیم. من مسافرت بودم و قرار بود بعد از مسافرت، یک فیلم مستند بسازیم و

شود، اما به این نتیجه رسیدیم که زیاد عجله نکنیم و کار را با متانت بیشتری جلو ببریم. البته، خیلی هم به تأخیر نمی‌اندازیم و احتمال دارد که حوالی ۲۰ شهریور این نمایشگاه افتتاح شود. اکرمی: حالا نوبت آقای سیاوش خائف، پسر مرحوم خائف است. بفرمایید.

**سیاوش خائف:** چیز جالبی که در مورد رابطه ما سه تا با پدرم می‌توانم بگویم، این است که از ابتدا که متنی را می‌گرفت و اجرا می‌کرد، هر سه‌تای ما در آن دخیل بودیم. هر روز از من و رودابه نظر می‌خواست. آلتیة پدرم در محل زندگی‌مان بود. ما تلویزیون نگاه می‌کردیم و پدرم کار می‌کرد و با همان دست رنگی، روی شانه من می‌زد و نظر می‌خواست. وقتی پدرم متنی می‌گرفت، روزها و گاهی هفته‌ها راجع به آن فکر می‌کرد و بعد، در یک محدوده زمانی کوتاه، کار را

مشورت کردیم و به این نتیجه رسیدیم که مجموعه‌ای از کارهای آقای خائف را به نمایش بگذاریم که فکر می‌کنم کارهای‌شان در زمینه شعرهای سعدی بود و ما سه‌گالی را به آن اختصاص دادیم که خیلی مورد توجه داوران خارجی قرار گرفت. البته، اردیبهشت امسال در سومین نمایشگاه ادواری تصویرگران کتاب کودک که به بزرگداشت آقای بهزاد غریب‌پور و خانم نیره تقوی اختصاص داشت. در نظر داشتیم که همراه این دو عزیز، کارهای آقای خائف را هم به نمایش بگذاریم. اما در سفری که به بولونیا داشتیم، وقتی دیدم کتاب حکایتنامه برگزیده شد، با آقای بهمن‌پور مشورتی کردیم و تصمیم گرفتیم برای آقای خائف نمایشگاهی اختصاصی بگذاریم. اتفاقاً با خود مرحوم خائف صحبتی داشتیم که خیلی خوشحال شد و گفت که من یک سری کار جدیدتر و بهتر برای این نمایشگاه، آماده می‌کنم. خلاصه، ما برنامه ریزی کردیم، ولی تقدیر به ما فرصت نداد. البته، صحبتی با آقای شاه‌آبادی کردیم و قرار شد که همان طور که نظرمان بود، این نمایشگاه را خیلی قوی برگزار کنیم و چهارمین نمایشگاه ادواری ما مختص مرحوم خائف باشد. اکرمی: ممنون از آقای نظری. آقای شاه‌آبادی، ظاهراً شما قرار بود در طول این هفته، نمایشگاهی در موزه کودک کانون، در مورد کارهای آقای خائف ترتیب دهید. شاه‌آبادی: قرار بود در همین هفته برگزار





آذر دخت نادری



پرویز اقبالی

افتخار بود. او شخصی سرشار از مهربانی و سادگی و صداقت بود. من کنار او زندگی کردم و با وجود مشکلاتی که داشتیم، حتی یک لحظه هم احساس نمی‌کردم که دلم از ایشان آزرده باشد. هیچ وقت بد اخلاقی و بلند صحبت کردن از ایشان ندیدم. او مردی بود که همه را دوست داشت و به هیچ کس حسادت نداشت. هیچ وقت راجع به هیچ کس بدی نمی‌گفت و واقعاً هنرمند بود. با این خصوصیات خوبش، همیشه ما را خوشحال می‌کرد و چیزهایی می‌گفت که ما را مسرور می‌کرد. هیچ وقت او را فراموشش نمی‌کنم و همیشه در قلب من حضور دارد. من به بچه‌هایمان آنطور که می‌خواست، می‌رسم و دلم می‌خواست، بیشتر به ایشان می‌رسیدم.

**اکرمی:** متشکرم، خانم خائف. ما همه دوستان آقای خائف هستیم و شما نباید هیچ وقت احساس تنهایی کنید.

**آذر دخت نادری:** من از کانون خیلی تشکر می‌کنم. در این چند سال اخیر، از هر نظر به ما کمک کردند و من از آقای شاه‌آبادی، آقای نظری، آقای بهمن پور و... کمال تشکر را دارم و از تمام کسانی که تشریف آوردند.

**اکرمی:** من احساس می‌کنم که این آغاز یک دوستی تازه است. از شما و سایر دوستان که تشریف آوردید، سپاسگذارم.



ناکرده جسارتی به این بزرگوار کرده باشم. متأسفانه، همیشه امکان شنیدن چنین خبرهای ناگوار وجود دارد. پس باید قدر هنرمندان مان را بیشتر بدانیم و با احترام با آن‌ها برخورد کنیم. وقتی امکان شنیدن چنین خبری همیشه وجود دارد، معنی‌اش این است که زندگی ما هم معلق و پا در هواست. البته مرحوم خائف، به واقع در کنار ما و با ماست. بعد از ما هم بچه‌ها این کتاب‌ها را خواهند خواند و من امیدوارم کسان زیادی مثل خائف پا به این دنیا بگذارند.

**اکرمی:** خیلی متشکر آقای شاه‌آبادی. خانم خائف، صحبت‌های شما می‌تواند پایان بخش خوبی برای این مجلس باشد. بفرمایید.

**آذر دخت نادری:** من افتخار می‌کنم که نزدیک ۲۶ سال، با بهرام زندگی کردم. نه تنها هنرش، بلکه شخصیت خودش هم برایم مایه

فیلم‌برداری کنم که متأسفانه، وقتی برگشتم، با این اتفاق مواجه شدم. هیچ وقت حس نمی‌کنم پدرم نیست و همیشه از کمک‌های‌شان هر جا که باشم، استفاده می‌کنم در کنار من حضور دارد؛ چه حضور فیزیکی داشته باشد و چه نداشته باشد که امروز دیگر متأسفانه ندارد. متشکرم از همه شما.

**شاه‌آبادی:** چهل روز، پیش وقتی آقای همتی می‌خواستند خبر فوت آقای خائف را به من بدهند، باتری تلفن همراهم تمام شد و این خبر نیمه‌کاره ماند. من آن شب، منزل پدرم بودم و شماره آقای همتی همراهم بود. طاقت نیاوردم و برگشتم و وقتی با آقای همتی تماس گرفتم و این خبر را شنیدم، انگار این خبر را قبلاً شنیده بودم. در طول راه، به هر چیزی فکر کردم، ذهنم ناخودآگاه به آقای خائف، می‌رسید. وقتی مطمئن شدم، به این فکر کردم که نکند در برخوردهایم با ایشان، خدای